

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

از سنن الهی این است که اگر انسان قبل از اینکه قضای الهی محقق بشود به درگاه الهی توبه کند و از خدا تقاضای رفع آن قضا بنماید، خیلی زودتر اجابت می‌شود تا موقعی که قضا محقق شد. شاید دلیلش این باشد که قبل از این که آن قضای الهی اجرا شود دعای انسان خالصانه‌تر و عذرخواهی انسان واقعی‌تر است، اما وقتی که قضا اجرا شد و انسان در فشار قرار گرفت، عذرخواهی و استغفار و دعایش بیشتر برای نجات خودش است تا برای استغفار و معذرت خواهی از خدا لذا خالص نیست و از استجابت هم به دور است. به همین خاطر قرآن کریم می‌فرماید: **راهزنانی که راه‌ها را ناامن می‌کنند قبل از اینکه دستگیر بشوند اگر توبه کردند، خدا بخشنده است.** راه برگرداندن قضای الهی، **عمل صالح** است، که قرآن کریم می‌فرماید: **«...إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ...»^۱؛ همانا حسنات بدی‌ها را می‌برند و می‌شویند.** عمل صالح، جبران گناهی می‌شود که به خاطر آن گناه، قضای سوئی برای ما مقدر شده‌است.

از میان اعمال صالح چند عمل بسیار مؤثر است: ۱- **صدقه**: اگر صدقه واجب باشد (که زکات به آن می‌گوییم) آشکارا باشد و به قصد قربت و برای اینکه دیگران هم تشویق شوند و اگر صدقه مستحبی و ندبی باشد، مخفیانه باشد که غضب خدا را خاموش می‌کند.

۲- **دعا**: یکی از اسباب گرداندن بلا و قضایی که نوشته شده‌است دعاست. **«الدُّعَاءُ يَرُدُّ الْقَضَاءَ وَ قَدْ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ وَ قَدْ أُبْرِمَ إِبْرَاهِيمَ»^۲؛ دعا قضای ثبت شده محکم و حکم شده الهی را رد می‌کند و برمی‌گرداند.** نه تنها از یک نفر بلکه در روایت داریم که: **اگر یک بنده مؤمنی اشک بریزد خدا به خاطر اشک او بلا را از صد هزار نفر دور می‌کند.** شهری را خدا حفظ می‌کند به خاطر اینکه یک نفر نصف شب بلند شده و اشکی برای خدا ریخته است و خصوصاً در دعای نماز.

۳- **استغفار**: یکی دیگر از اعمالی که باعث گرداندن قضا می‌شود استغفار است؛ منتها استغفاری که انسان مصمم باشد که دیگر گناه نکند، گاهی استغفار، استغفار عمومی است که می‌گوید: **خدایا من دیگر هیچ گناهی نمی‌کنم و هر چه که بدانم گناه است دیگر انجام نمی‌دهم و گاهی استغفار در خصوص یک گناه است که می‌گوید: خدایا من این گناه را و این معصیت و مشکل را دارم و از امروز توبه می‌کنم، توبه هم باید ضمیمه‌اش باشد والا اگر انسان عزم بازگشتن به گناه داشته باشد، استغفار چیزی مثل مسخره کردن است. من به طرف بگویم: ببخشید، عذرخواهی می‌کنم از این که این حرف را به شما زدم و این کار را کردم و قصد هم این باشد که دوباره تکرار کنم، شما اسم این را چه می‌گذارید؟** روایت داریم که:^۳ **مستغفری که مجدداً گناه کند مانند مسخره کننده است.** اگر کسی بگوید: ما هم دوست داریم استغفار کنیم و هم نمی‌توانیم جلوی نفسمان را بگیریم چه کار کنیم، استغفار نکنیم؟ اگر نمی‌توانید توبه کنید یا تردید دارید استغفار نکنید، دعا کنید و بگویید: **خدایا اراده جدی به ما عنایت کن که دیگر گناه نکنیم، حداقلش این است که دوست نداریم گناه کنیم، این را می‌دانیم و دوست داریم که گناهکار نباشیم.**

۴- **صلوات فرستادن**: از جمله اعمال که خیلی روی گناهان تأثیر دارد، صلوات بر محمد و آل محمد است که در روایت است، مانند این که نمک در آب ذوب می‌شود **گناهان با این ذکر شریف ذوب می‌شوند و در میزان عمل هیچ چیزی سنگین‌تر از این ذکر نیست.**

۵- **حفظ زبان**: یکی از اسباب مهم تغییر قضای الهی، حفظ زبان است که خیلی سفارش شده‌است، حتی گفتن حرفهایی که به نظر می‌رسد گناه نیست، بسیاری از حرفهایی که ما می‌زنیم و به خیالمان می‌رسد که اینها گناه نیست، گناه دارد یا دخالت در کار خداست یا لاف و گزاف زدن است یا دل شکستن است یا بندگان خدا را از خدا مأیوس کردن است یا غره

۱- هود آیه ۱۱۴

۲- الکافی، ج ۲، ص ۴۶۹

۳- بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۳۵۶ « ... »

کردن مردم است یا تحقیر مؤمن، خودستایی، غیبت، دروغ، تهمت یا شوخی‌هایی که باعث غضب خدا می‌شود، چهل و سه گناه برای زبان گفته‌اند، از هفتاد گناه کبیره چهل و سه تای آن برای زبان نقل شده‌است. امام صادق (ع) فرمودند: ^۱ مطمئن باشید، بدانید که نمی‌توانید از گناهان خودتان را حفظ کنید مگر اینکه زبانتان را کنترل کنید. از معصوم سؤال شد که اگر ما شب قدر را درک کردیم، بهترین چیزی است از خدا طلب کنیم، چیست؟ امام فرمودند: ^۲ عافیت. اگر بخواهیم که یک معنای کلی از عافیت داشته باشیم، یعنی این که انسان گرفتار هیچ ناخوشایندی از جهت مادی و معنوی نباشد، یعنی سلامت تن، سلامت روح، حفظ آبرو، نداشتن بدهکاری، نداشتن مشکل خانوادگی، نداشتن مشکلات اجتماعی، نداشتن دغدغه‌های بی‌مورد، این‌ها می‌شود عافیت. گوهرگرانبهایی است؛ یعنی اگر کسی از خدا عافیت را گرفت همه چیز را از خدا گرفته‌است، یعنی حسن عاقبت، برزخ آرام داشتن، قیامت که محشور می‌شوی: «إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنَىٰ أُولَٰئِكَ عَنْهَا مُبْعَدُونَ»؛ ^۳ عافیت یعنی این. پس انسان مؤمن هم که زنگ است لابد چیزی هم که از خدا می‌خواهد باید جامع همه خیرات باشد. این که پیامبر (ص) فرمودند: عافیت، بعضی‌ها فکر کردند عافیت یعنی سلامتی تن، سلامتی تن جزئی از عافیت است و همه عافیت نیست. در روایت است که عافیت ده جزء است که نه جزء آن در حفظ زبان است و یک جزء آن ترک معاشرت و مجالست با بی‌خردان؛ یعنی نه جزء عافیت با حفظ زبان به دست می‌آید یعنی نه دهم بلاها به خاطر زبان است. قرآن می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ قُولُوا قَوْلًا سَدِيدًا»؛ ^۴ ای مؤمنان از خدا پروا کنید و گفتار سدید بگویید. علامه می‌فرماید: سدید یعنی گفتاری که نه لغو باشد و نه گناه، اگر حرفی بی‌حاصل و لغو باشد سدید نیست و اگر حرفی گناه باشد مثل غیبت قول سدید نیست، قول سدید حرف نافع بدون گناه است؛ یعنی حرف ضروری و حرف خوب، حرفی که به درد مردم بخورد. قرآن اول امر می‌کند، و بعد وعده می‌دهد که اگر قول سدید بگویید: «يُصْلِحْ لَكُمْ أَعْمَالَكُمْ...»؛ ^۵ خدا اعمال شما را اصلاح می‌کند. یعنی هر چه مشکلات و گرفتاری‌ها و رنج‌ها و ناراحتی دارید به خاطر این که زبانتان را کنترل کردید همه را از سر راهتان برمی‌دارم، این وعده خیلی بزرگی است: «... وَ يَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ...»؛ ^۶ گناهانتان را هم می‌بخشد. گناهان عامل گرفتاری‌ها است، گرفتاری‌هایتان هم حل می‌شود، بعد می‌فرماید: «... وَ مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ فَازَ فَوْزًا عَظِيمًا»؛ ^۷ هر کس از خدا و رسول اطاعت کند به رستگاری بسیار بزرگی دست می‌یابد. می‌گویند: در روایت است که پیامبر بزرگ اسلام هیچ بار بر منبر مسجدش (مسجد نبی) جلوس نکرد، مگر این که این آیه را خواند، یعنی هر بار پیامبر سخنرانی کرد این آیه هم داخل آن بود. وقتی هم که شما از سر در مسجد نبی وارد شوید می‌بینید بالای باب جبرئیل همین آیه نوشته شده است، علتش هم این است که پیامبر ملزم بود به خواندن این آیه، چرا؟ چون نهمم گرفتاری‌های ما از زبانمان درمی‌آید.

نشسته بودیم یک آقای گفت که من ۲۹ سال است که مریض نشدم، سرماخوردگی هم نگرفتم، خوب این حرف گناه ندارد، ببینید چقدر زبان حساس است، فردای آن روز مریض شد، خودش نفهمید که چرا مریض شد؟ من فهمیدم که چرا مریض شد؟ به او هم نگفتم چون می‌دانستم که نمی‌پذیرد، از فردای آن روز تقریباً بیست روز (هر چه این بیست و نه سال نکشیده بود یک جا کشید) دارو خورد و خوب شد و یک کم سرحال شد، در جایی نشسته بود و گفته بود ما دیگر خوب شدیم، فردای آن روز دوباره مریض شد. گاهی وقت‌ها نه تنها حرف‌هایی که گناه دارد بلکه حرف‌هایی که گناه هم ندارد،

۱- وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۹۳ »

۲- بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۲۵ «... أَقْدِرْ لِي خَيْرَهَا عَافِيَةً...»

۳- انبیاء آیه ۱۰۱

۴- احزاب آیه ۷۰

۵- احزاب آیه ۷۱

۶- همان

۷- همان

گرفتاری درست می‌کند، پیغمبر گرامی (ص) که گناه ندارد، سه سؤال از ایشان کردند و گفتند: جوابمان را می‌دهید؟ (نگفتند: ان شاء الله) گفتند: فردا جوابتان را می‌دهم؛ چهل روز وحی قطع شد. اینقدر این زبان حساس است. امام رضا (ع) فرمودند: قبل از انجام کاری نگوئید: من این را می‌خواهم انجام دهم، چون باعث فساد کار است. امور جهان خیلی حساس است. یکی از فنون مدیریت اسلامی این است که به مردم نگوئید: قرار است حقوقتان را زیاد کنیم، این طوری نمی‌شود. در مدیریت اسلامی باید این‌ها هم لحاظ شود، این مسائل غیبی هم باید لحاظ شود، ما به این‌ها اعتقاد داریم.

کتمان درد، ما روایات بسیار داریم، یکی از بهترین وسیله‌هایی که باعث می‌شود درد از انسان دور شود، این است که انسان کتمانش کند، حتی در روایت داریم که می‌گوید: کتمان درد از گنجهای بهشت است. روایت می‌گوید: اگر کسی به یک مریضی، دردی و رنجی گرفتار شد و تا سه روز (به عنوان شکایت) به کسی نگفت، (گفتن به پزشک بحث دیگری است و برای مداوا است) حق بر گردن خدا پیدا می‌کند که خدا شفایش بدهد. وقتی که حضرت یعقوب ناله می‌کرد، گفتند که مریض می‌شوی، هلاک می‌شوی، می‌میری، اینقدر ناله نکن؛ گفت: «قَالَ إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَ حُزْنِي إِلَى اللَّهِ...»؛ من فقط غم و حزنم را برای خدا شکایت می‌کنم. «... وَأَعْلَمُ مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ»؛ یک چیزی را می‌دانم که شما خبر ندارید. بعد از همین قضیه، یوسف پیدا شد. جهان اسرار دارد، ما فکر می‌کنیم که زبان فقط اگر غیبت کند و تهمت بزند و ... گناه است، این‌ها که گناهان کبیره و مهلکند که وعده عذاب به آن‌ها داده شده. یک سری چیزها هم هستند که گناه نیستند اما کار را خراب می‌کنند. پیامبر یک کلمه ان شاء الله نگفت، چهل روز وحی قطع شد بعد که جبرئیل نازل شد اولین سؤال حضرت این بود که چرا تشریف نیاوردید؟ در این جا خیلی دشمن به ما طعنه زد و مسخره کرد، گفت: یا رسول الله! چون آن روز که وعده دادی و گفתי فردا جواب می‌دهم، ان شاء الله نگفتی، این جا حضرت گفت: ان شاء الله، بعد از چهل روز حضرت گفتند: ان شاء الله. لذا مفسرین گفتند: اگر گفتید من کاری انجام می‌دهم و ان شاء الله نگفتید، چهل روز بعد هم یادتان آمد بگوئید: ان شاء الله. اینها نکاتی است برای این که ما از آثار گناهان محفوظ بمانیم، ضرورت دارد که رعایت کنیم، اکثر مردم گرفتار هرزگی زبانند؛ یعنی جلوی زبانشان را نمی‌توانند بگیرند و نود درصد مفاسد هم از درون سخنان و زبان درمی‌آید، به قول مولوی که می‌گوید:

ای زبان تو بس زبانی مر مرا چون تو گویایی چه گویم من تو را
 ای زبان هم آتش و هم خرمنی چند آتش اندر این خرمن زنی
 ای زبانم درد بی درمان تویی ای زبانم گنج بی پایان تویی

انسان باید مواظب باشد حرف‌هایی که می‌زند، گزینش شده باشد. (بعضی از مرتاضها البته راه هایشان راه درستی نیست چه بسا عقوبت هم بشوند و به نتایج معنوی واقعی هم نمی‌رسند ولی قدرت‌هایی پیدا می‌کنند) مرتاضی گفته بود که من پانزده سال حرف نمی‌زنم و پانزده سال آینده در میدان فلان جا و فلان روز و فلان ساعت اولین جملاتم را بعد از پانزده سال می‌گویم و دیگر هم حرف نزده بودم. بالاخره مردم تا تاریخ مذکور منتظر مانده بودند و بعد از پانزده سال در همان جا جمع شده بودند که ببینند آقای مرتاض بعد از پانزده سال اولین کلماتش چیست؟ گفته بود حالا فهمیدم که تا آخر عمرم هم نباید حرف بزنم، دیگر هم حرف نزده بودم، البته اسلام اینگونه قبول ندارد.

لازم شد که چون بحث ترک اولی و اینکه انبیاء هم مجازاتشان به جز چهارده معصوم به خاطر ترک اولی بوده پیش آمد، بحثی در مورد عصمت انبیاء در دنباله مطلب داشته باشیم، خصوصاً که مطلب مربوط به بحث هدایت هست و در ذیل بحث هدایت بحث جبر و اختیار و غیره پیش آمد. اولاً می‌دانید که عصمت یعنی معصوم بودن، یک موهبت الهی برای پیامبر، که پیامبر معصوم باشد از گناه و خطا.

دلیلی که ما (جدای از دلایل قرآنی و روایی یعنی دلایل نقلی) بر عصمت انبیاء داریم چیست؟ ببینید اگر پیامبر خدا و هر پیامبری که مأمور تبلیغ دین است معصوم نباشد، معنایش این است که احتمال دارد اشتباه کند، اگر احتمال اشتباه کردن در سخن و در گفتار و در عمل برای پیغمبر مطرح شد، معنایش این است که دیگر نمی‌شود به حرفهایش اعتماد کرد، از کجا معلوم که این پیامبر مطلبی را که خدا گفته فراموش نکرده یا چیز دیگری شنیده، کم برای ما پیش می‌آید که یک حرفی را چیز دیگری می‌خوانیم یا یک حرفی را چیز دیگری می‌شنویم، دیگر قابل اعتماد نیست؛ بنابراین مردم دیگر نمی‌توانند دنبالش بروند، با ظن و گمان که نمی‌شود دینداری کرد، دین باید از روی یقین باشد، یعنی من مطمئن باشم حرفی که این آقا می‌زند، حرف خداست (بدون کم و زیاد). اگر قرار باشد پیامبر خدا معصوم از خطا، معصوم از فراموشکاری، معصوم از اشتباه، از هوس بازی و از اوهام و خیالات و... نباشد، من چه طور به ایشان اعتماد کنم؟ دیگر هیچ واسطه‌ای بین خدا و خلق وجود نخواهد داشت، پس به دلیل عقلی و به دلیل قطعی چاره‌ای جز این نیست که عصمت انبیاء را بپذیریم. روایات هم قطعاً همین را تأیید می‌کنند. اگر مردم احتمال خطا نسبت به پیغمبران دادند، نتیجه آن چیست؟ عدم اطمینان آنها به پیام‌های انبیاء، و همچنین فروپاشی بنیان ارتباط خلق با خالق؛ یعنی دیگر ارتباط قطعی و یقینی بین خدا و مردم وجود نخواهد داشت. اگر شما با شخصی که به دلایلی مخفی شده، ارتباط دارید و واسطه شما یک آقای است و این آقا هم گرفتار فراموشکاری، گرفتار اشتباه و خطاست، شما می‌توانید اعتماد کنید که صد درصد حرفهایی که ایشان می‌زند، حرفهای آن آقا است؟ اگر قرار شد که ما بگوییم: پیامبر هم مثل بقیه افراد گاهی اشتباه می‌کند، این خیلی ایجاد مشکل می‌کند، دیگر باب دینداری بسته می‌شود، من که نمی‌توانم بگویم: گمانم می‌رسد ایشان حرف خدا را می‌گوید پس قبول دارم. گفت: آقا بروید جنگ کنید و در راه خدا کشته هم بشوید، بگویم: گمانم می‌رسد که راست بگوید و برویم شمشیر و تفنگ بردایم و برویم جنگ، با ظن و گمان که نمی‌شود دینداری کرد. نتیجه این حرف این است که عصمت ضروری است؛ یعنی قطعاً پیامبران باید معصوم باشند. (البته بعد از دیدن معجزات)

چیزی که این جا مشکل پیدا شده که خیلی مفسرین در گرفتاری افتاده‌اند آیاتی است در مورد انبیاء خصوصاً در مورد پیامبر عظیم شأن اسلام که دلالت ظاهری آن این است که آنها گناه دارند مثلاً به پیامبر می‌فرماید: «...وَأَسْتَغْفِرُ لِدُنْيِك...»^۱؛ برای گناهت استغفار کن. در مورد حضرت آدم که از انبیای الهی است می‌فرماید: «...وَعَصَى آدَمَ رَبَّهُ فَغَوَى...»^۲؛ حضرت آدم معصیت خدا کرد گمراه شد. در مورد حضرت یونس عباراتی شبیه به این دارد. اینها را چه گونه توجیه کنیم؟ از یک طرف می‌گوییم: این انبیاء معصومانند و از یک طرف قرآن آنها را گناهکار می‌داند، ما در روایات خیلی مشکل نداریم، دلیل عقلی هم که موجود است اما این آیات را چه کار کنیم؟ مفسرین در جواب اینگونه آیات که مثلاً خدا به حضرت آدم می‌فرماید: «...وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»^۳؛ اگر شما از این درخت تناول کنید از ستمگران خواهید بود. این نهی، نهی ارشادی است؛ نهی ارشادی دلالت بر کراهت دارد، مثلاً می‌گویند: با آب داغ وضو نگیر، نه این که وضو با آب داغ حرام است، بلکه وضو با آب گرم مثلاً آبی که با آفتاب گرم شده کراهت دارد یا مثلاً به دست چپ نخواهید، نه این است که ممنوع باشد، این را نهی ارشادی می‌گویند؛ مثل بعضی از اوامر ارشادی که دلالت بر استحباب دارد. مثلاً می‌گویند: شب که می‌خواهید بخوابید، وضو بگیرید، این وضو گرفتن، واجب است، نه یعنی خوب است. از نمونه هایش مثل این روایت که امام کاظم (ع) به زکریا بن آدم (که در شیخان قم دفن است و از اصحاب جلیل القدر ائمه است) فرمودند: ذبیحة مخالفین ما را نخور. منظورشان در این جا از مخالف، غیرشیعه و غیرامامی است، امام فرمودند: ذبیحه‌ای که مخالفین ما ذبح کردند نخور. بسیاری از روایات می‌گویند: ذبیحه‌ای که مخالفین شیعیان مثل اهل سنت ذبح کنند حلال است، علما می‌گویند: این نهی ارشادی است، یعنی کراهت دارد؛ به این می‌گویند نهی ارشادی. مفسرین

۱- غافر آیه ۵۵، محمد آیه ۱۹

۲- طه آیه ۱۲۱

۳- بقره آیه ۳۵، اعراف آیه ۱۹

می‌گویند: این نهی خدا که به حضرت آدم می‌گوید: «...وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ»؛ به این درخت نزدیک نشوید که ستمگر خواهید شد. این نهی ارشادی است یعنی اگر نخورید بهتر است می‌خواهید بخورید، بخورید، من می‌گویم: نخورید، اینها هم گفتند: حالا حرام که نیست، خوب ما هم می‌خوریم ببینیم چه می‌شود؟ وقتی خوردند گفت: حالا بفرمائید بیرون، از این بهشت و از این درجه هبوط کنید. ولی به نظر می‌رسد که نیازی نیست اینگونه جواب دهیم چون این گونه جواب دادن خیلی مشکلات دارد.

مرحوم سید مرتضی (رضوان الله علیه) برادر سید رضی مؤلف نهج البلاغه که از فقهای بنام اسلام است یک کتابی دارند به نام تنزیه الانبیاء یعنی منزّه ساختن پیغمبران. در این کتاب یکی یکی بر عصمت انبیائی مثل حضرت آدم و حضرت یونس و حضرت ایوب و سلیمان و یعقوب و دیگرانی که ترک اولایی به آنها نسبت داده شده، بحث کردند و اثبات کردند که این ها کار خلافی نکردند و گناه نبوده، گناهی برایشان حساب نمی‌شود. ولی ببینید به دل نمی‌چسبد:

حوزه عملکرد انبیاء چهارتاست:

۱- حوزه دریافت وحی است.

۲- این که پیامبر وقتی وحی را از طرف خدا شنید درست ابلاغ کند، چون در قسمت اول چندتا شبهه است، یک عده‌ای گفته‌اند که شیطان هم دخالت کرده، که من جوابش را الان می‌دهم، در همان قسمت اول عده‌ای اخیراً می‌گویند: پیامبران گرفتار اوهام و خیالات هم می‌شدند. فرض کنید ما جواب قسمت اول را هم دادیم و گفتیم: نه انبیاء به این دلایل محکم معصومند و وحی، وحی آسمانی است، می‌آییم در قسمت دوم از کجا معلوم که پیامبر فراموش نکند؟ مگر حافظه یک مرد امی چقدر است که مثلاً پنج صفحه را با یک بار خواندن حفظ کند و بعد بدون کم و زیاد بخواند؟ آفت نسیان مطرح می‌شود.

۳- حوزه سوم این است که فرض کنیم پیامبر وحی را درست دریافت کرد و درست هم ابلاغ کرد و نه بد شنید و نه بد بازگو کرد اما خودش در عمل به وحی پایش لغزید مثلاً آمد به مردم گفت: غیبت حرام است و خودش غیبت کرد، گفت: مردم دروغ نگویند و بعد یک جایی در معامله ای دروغ گفت، این حوزه سوم. در این سه تا ما دلیل قطعی بر عصمت داریم که من توضیح می‌دهم.

۴- حوزه چهارم که مفسرین از آن غفلت کردند یا اگر هم غفلت نکردند، کم به آن توجه کردند، این جا دلیلی بر عصمت انبیاء نیست و نقطه نفوذی همه مشکلات این جاست، حوزه عمل فراتر از احکام شریعت، ببینید در آن سه حوزه اول هر کدامش که در عصمت انبیاء خلل وارد شود واسطه بین خدا و خلق بریده خواهد شد یعنی اگر کسی بگوید: پیامبر دچار خیالات شده‌است، مثل ما که گاهی وقتها خیالات می‌کنیم و یک شکل و شمایی جلوی خودمان در عالم خیال تصور می‌کنیم و بعد هم به مردم می‌گوییم که چنان چیزی دیدیم، مثلاً جن دیدیم یا فرشته دیدیم. پیامبر هم احتمالاً رفته بوده در عالم مثلاً ریاضت و بعد کم کم، صورتی در نظرش آمده، واقعیت هم نداشته و بعد هم چون دلش پاک بوده آمده یک حرف های هم به مردم تحویل داده که قشنگ است.

بعضی از این محققان بی‌تجربه غربی که در مسائل دین سرنجی ندارند، این نظرات را دادند که خیلی نظرات سستی است که من بعداً عرض می‌کنم چرا این حرف‌ها را زدند؟ خوب اگر کسی این را حرف را بزند دیگر قضیه وحی تمام می‌شود، ارتباط بین خدا و مردم از بین می‌رود یا کسی بگوید: پیامبران هم مثل ما هستند، گاهی وقتها فراموش می‌کنند، ما اصلاً وحی را قبول داریم، اما یک وقت می‌بینی پیامبر گفتند: این کار را نکن و او آمده و گفته این کار را بکن یا یک جمله را جا انداخته که باز هم همین مسئله پیش می‌آید و باز هم دیگر پیامبر قابل اعتماد نیست، در بحث قضا می‌گویند: «رَجُوا شَفَاعَةَ مَنْ لَا تَقْبَلُ شَهَادَتَهُ»؛ امیدواریم به شفاعت کسی برسیم که شهادتش در دادگاه قبول نمی‌شود. این آقا کیست که این قدر خوب است و می‌تواند شفاعت کند ولی شهادتش را کسی قبول نمی‌کند، می‌گویند: مؤمن فراموشکار، خیلی متدین است، نماز شبش ترک نمی‌شود، اصلاً گناه نمی‌کند اما ذهنش قاطی کرده‌است که اگر بیاید در دادگاه شهادت دهد اشتباه

می‌کند، قاضی هم می‌گوید: شما زحمت نکش؛ شفاعت می‌تواند بکند ولی شهادتش مقبول نیست، می‌گوید: ما این پیغمبر را این قدر بالا می‌دانیم که اهل شفاعت است ولی از کجا معلوم که اشتباه نکند، اگر این هم پیش بیاید باز واسطه بین خدا و خلق خراب می‌شود. در مورد سوم، اگر پیامبر بخواهد در هر دو حوزه اول بدون کم و کاست بگیرد، (تلقی وحی، دریافت وحی) و بدون کم و کاست ارائه کند، اما خودش درست عمل به احکام شریعت نکند، باز هم خراب می‌شود. مردم می‌گویند: این آقا به ما گفت که دروغ نگویند، دروغگو می‌رود جهنم، خودش دروغ می‌گوید، مردم نه تنها ارشاد نمی‌شوند، بلکه یاد می‌گیرند که می‌شود حرف زد و به آن عمل نکرد؛ یعنی از اول خراب‌تر می‌شوند، می‌شود دیگران را گول زد و گفت: آقا مال مردم نخورید.

ببری مال مسلمان و چو مالت بردند بانگ و فریاد بر آری که مسلمانی نیست

بدکاری را یاد می‌گیرند. پس این حوزه سوم را هم نمی‌توانیم بگوییم: عصمتی در کار نیست، به همان دلیل اول که گفتیم: اگر بر عصمت انبیاء ایرادی گرفته شود، اصلاً بنیان ارتباط خالق و مخلوق به هم می‌ریزد، انبیاء واسطه صادق و معصوم بین خدا و خلقند، درست می‌شنوند و درست می‌گویند و دقیق عمل می‌کنند.

برای حوزه چهارم چه دلیلی داریم؟ دلیل ضرورت عصمت شامل سه حوزه اول است و دلیلی بر ضرورت عصمت در حوزه چهارم نیست، ترک اولی‌های انبیاء در حوزه چهارم است. خیلی از قوانینی که اسلام وضع کرده اگر عنصر بصیرت همراهش نباشد، یعنی بصیرت به این قانون انعطاف ندهد و خشک و قالبی بخواهد اجرا شود، خیلی از مشکلات در جامعه درست می‌شود. مثلاً حکم اسلام این است که اگر زن و شوهری از هم جدا شدند و فرزند پسر دو ساله‌ای دارند پدر می‌تواند این فرزند را از مادر بگیرد، چرا اسلام این حکم را داده است؟ اسلام نگاه کرده و دیده غالباً مصلحت این است که پدر، بچه را بگیرد. (ممکن است خیلی از جاها مصلحت فردی این نباشد و برعکس شود، پدر انسان بی‌سروپایی باشد و مادر آدم خوبی باشد) اما غالباً، یک مصلحت غالبی را لحاظ کرده چون اسلام نمی‌تواند برای هر نفر قانونی وضع کند، این که امکان ندارد، بگوید: خانواده فلانی قانونش این است و خانواده فلانی قانونش این است، این که امکان ندارد، مجبور است یک قانون کلی و همگانی وضع کند، در قانون کلی هم لحاظ مصلحت غالبی می‌شود، ممکن است بعضی از جاها پیش آید که مصلحت برعکس شود و مصلحت این باشد که فرزند پیش مادر برود، این جاست که بصیرت می‌خواهد، حالا عرض می‌کنم که چه طور بصیرت می‌خواهد؟ یک وقت مادر شدیداً وابستگی روحی دارد به این فرزند و پدر هم می‌خواهد از باب انتقام‌گیری این بچه را از مادر بگیرد، مثلاً تحت فشار قرارش بدهد و مهرش را ندهد، این جاست که بصیرت قاضی و یا حاکم شرع یک انعطافی به این قانون می‌دهد. حاکم شرع می‌آید و می‌گوید: حکم اولیة اسلام و حکم عام این است، ولی استثنائاً چون این خانم دچار فروپاشی روحی خواهد شد و من علم دارم که اگر این بچه از مادر جدا شود، مشکل روحی و روانی برای این زن پیدا می‌شود این جا را با حکم دیگر شرعی استثنا می‌کند. یا مثلاً در قانون اسلام آمده: هدیه را که بخشیدی می‌توانی پس بگیر؛ آقایی آمد خانه دید خانمش مالی را برداشته و به شخصی هدیه کرده، می‌گوید: چرا هدیه کردی؟ می‌گوید: عید بوده و من این را برداشتم و بردم خانه فلانی، از بستگان و هدیه کردم و خیلی هم تشکر کردند، می‌گوید: شما بسیار بیجا کردی و من الان می‌روم و پس می‌گیرم، صورت مسئله خیلی زشت است، کدام عرفی می‌پذیرد؟ اگر آمد در زد و گفت: شما هدیه خانم ما را تحویل گرفتی؟ بردار بیار، بعد هم بگوید من دارم طبق دستورات اسلام عمل می‌کنم، هدیه را آورد و گرفت و با یک روی عبوسی رفت، او از نظر شرعی چه تخلفی کرد؟ شما به وجدانتان مراجعه کنید، از این کار مشمئز نمی‌شوید؟ این که می‌گویند: فلانی خشک مقدسه یعنی آدم‌هایی که به دین این طور نگاه می‌کنند، خیال می‌کنند هر چه دین گفته است، الزاماً باید انجام دهند، آن دینی که به من حرفی را زده در کنارش اجتهاد را گذاشته است، اجتهاد یعنی انعطاف. ببینید تیغه شمشیر کج و راست می‌شود و نمی‌شکند، دین انعطاف دارد منتها چه کسی می‌تواند این انعطاف را بفهمد و از دین خارج نشود؟ مجتهد دانا.

بعضی‌ها می‌خواهند به دین انعطاف بدهند، احکام شرعی را می‌گذارند زیر پا، بعضی‌ها می‌خواهند دین را اجرا کنند، خشک مقدس می‌شوند، چه کسی می‌تواند نه این باشد و نه آن؟ آدم صاحب نظر دانشمند که خوب دین را فهمیده باشد که ما اصطلاحاً به او می‌گوییم: مجتهد. در این موارد دیگر از عصمت خبری نیست، حتی برای انبیاء. می‌گویند: اکنون روی پای خودتان بایستید، خدا می‌گوید: پیامبری، باش، من سه حوزه به تو عصمت دادم، در دریافت وحی دقیق، در مسئله حفظ شدن و فراموش کار نبودن خیالت راحت باشد، در مسئله عمل به احکام شریعت هم خیالت راحت باشد. آقای یعقوب پیغمبر من به تو در آن سه حوزه عصمت دادم، زکات واجب را دادی، خمست را هم دادی، دین کسی هم گردنت نیست، ولی فراتر از این واجبات، وقتی ذمیال مؤمن روزه‌دار در خانه‌ات آمده است و از تو غذا می‌خواهد و تو هم به او تنجھی نکردی، شرعاً گناه کردی؟ حضرت یعقوب (ع)، نه خمس بدهکار بود و نه زکات باید می‌داد، پول شخصی خودش بود، حلال و طیب هم بود، «الْأَسْ مُسَلِّطُونَ عَلَى أَمْوَالِهِمْ»؛ مردم بر اموالشان مسلطند. شریعت تا این جاست، فراتر از شریعت چیست؟ خدا می‌گوید: درست است من این قوانین شریعت را گذاشتم شما با بصیرتتان به آن عمل کنید، تو که می‌دانی این بیچاره گرفتار روزه‌دار است، غذا هم ندارد که بخورد، احتمال می‌دهی که راست بگوید، احتمال می‌دهی که اگر تو این غذا را به او ندهی او گرسنه سر به بالین می‌گذارد، به او غذا بده، چرا ندادی؟ من هم مجازات می‌کنم؛ به این می‌گویند ترک اولی، دو کار پیش می‌آید و هیچ کدام هم منع شریعت روی آن نیست، جواز شریعت روی پیشانی هر دوی آنها خورده است. ولی یکی از آنها اولویت دارد. پیامبر موظف است به آن اولی عمل کند اگر به آن اولی عمل نکرد برای پیامبر مجازات دارد. حتی من دلیل دارم برای مؤمنان هم مجازات دارد. حالا نمونه‌هایش را می‌آورم، فکر نکنید فقط برای پیامبران است. شریعت خشک جامد به ما تحویل ندادند. اینکه در دعا می‌خوانید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ عَلَيْكَ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَاجْعَلِ النُّورَ فِي بَصَرِي وَالبَصِيرَةَ فِي دِينِي»^۱. بصیرت در دین خیلی مهم است. یعنی ما تفقه کنیم، بفهمیم که شارع مقدس که این حرف را زد برای چه گفت؟ دلیلش چه بود؟ حکمتش چه بود؟ درست به حکمتش راه ببریم و درست آن طوری که منظور شارع مقدس بوده عمل بکنیم ولی پناه به خدا از جمود.

خدا رحمت کند شهید مطهری که می‌گویند: یکی از ویژگی‌های اخباریها همین جمود بوده‌است، که امام صادق (ع) روی کفن فرزندش اسماعیل مرقوم فرمودند: «اسماعیل يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»؛ اسماعیل شهادت می‌دهد که خدایی جز خدای یگانه نیست. می‌گویند: چون امام صادق این طور نوشته‌اند لابد در کلمه اسماعیل یک سری است، روی کفن مش قلی بیک می‌نویسند «اسماعیل يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ»، یک کم فکر کن، او اسمش اسماعیل بوده. به این می‌گویند: جمود، این قالبی فکر کردن، مصیبت بار است، مثل همان آقای که رفته هدیه را پس بگیرد و فکر می‌کند دارد شرعی عمل می‌کند. آقا به این فقیر یک چیزی بده، نه من که خمس بدهکار نیستم، زکات هم بدهکار نیستم، ندارد نخورد، خدا چوبت می‌زند. بیش از بیست و پنج سال یعقوب در فراق یوسف سوخت به خاطر یک ترک اولی. این جا ما هیچ دلیلی بر عصمت نداریم، در این جا پیغمبر هم مثل ماست، خیلی از شبهات حل می‌شود، چند تا شبهه؟ ۱- جایی که خداوند کلمه گناه به کار برده مال این جاست، بله پیامبران با آن بصیرتشان خیلی با من عادی فرق دارند ولی دیگر این اشکال پیش نمی‌آید که بگوییم:

فیض روح القدس از باز مدد فرماید دیگران هم بکنند آن چه مسیحا می‌کرد^۲

آقای مسیح شما معصوم بودی که گناه نکردی، هنری که نکردی، ما هم اگر معصوم بودیم مثل تو بودیم، اگر می‌خواست مسئله عصمت به این شکل از جانب خدا باشد، واقعاً عمل صالح برای انبیاء هیچ حسنی نداشت. این مشکل حل می‌شود. ۲- آن تعبیری که به گناه در قرآن شده، هم حل می‌شود و دیگر نیاز نداریم که بگوییم نهی ارشادی است، اگر به دیده فطرت الهی و عقل الهی که مؤید دین است و ریشه دین در عقل است نگاه کنیم، می‌گوید: پیامبر خدا واجب بود که به او

۱- فرازی از دعای تعقیب نماز صبح

۲- حافظ، انتشارات رواق اندیشه، ص ۱۳۷

کمک کنی، درست است که مصداق خمس و زکات نبود ولی تو باید می فهمیدی که کمک به او لازم بود و حالا چون این کار را نکردی باید مجازات شوی.

برای ما هم ترک اولی مجازات دارد. ما روایاتی داریم که شاهد این مدعاست، فکر نکنید که ترک اولی فقط برای انبیاء مجازات دارد، مثلاً دو کار پیش می آید، ۱- می توانیم در مسجد نزدیک خانه، نماز بخوانیم ۲- می توانیم در خانه خودمان نماز بخوانیم، اولی کدام است؟ مسجد، حالا اگر ترک اولی کردیم و در خانه نماز خواندیم برای ما فرقی ندارد؟ روایت چه می گوید: «لَا صَلَوةَ لِمَنْ جَارُهُ الْمَسْجِدِ إِلَّا بِالْمَسْجِدِ»؛ کسی که همسایه مسجد است نمازش در خانه قبول نیست. این مجازات است، مجازات به خاطر چیست؟ به خاطر ترک اولی، مگر همین شریعت نگفته که در خانه می شود نماز خواند؟ مگر شریعت گفته در خانه نماز خواندن حرام است؟ و موارد بسیاری است که برای ما هم ترک اولی مجازات دارد.

انبیاء در چهار حوزه عمل می کنند؛ در سه مورد اول چون مصلحت عامه مردم است باید معصوم باشند هم به ضرورت عقل و هم به ضرورت نقل. مجموع آیات و روایات که کنار هم می گذاریم، ضروری می شود، در تک تک آیات ممکن است کسی شبهه کند. پیامبر در امور روزمره گاهی وقت ها مثل مردم عادی فراموش کار بود، شاید تعجب کنید، مثلاً در تاریخ زندگی ابوذر آمده است که در بیابان ریزه بت می پرستید و بعد از آن که پیامبر را دید و عاشق ایشان شد و اسلام آورد، به سرعت هم پیشرفت کرد چون حضرت دیدند که مبلغ خوبی است، گفتند که بهتر است تو به بیابان ریزه بروی و بقیه مردم را به اسلام دعوت کنی، رفت و سه سال آن جا ماند و همه را مسلمان کرد بعد از آن که با دست پر برگشت گفت: یا رسول الله ما آمدم، گفتند: شما اسمت ابونمله نبود، خندید و گفت: نه اسم من ابوذر است، خوب معنای این چیست؟ معنایش این است که پیامبر در امور روزمره عادی است اما همین پیغمبر وحی قرآن را فراموش نمی کرد، «سَنَقُرْئِكَ فَلَا تَنْسِي»؛ ما بر تو می خوانیم تو هرگز فراموش نمی کنی.

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سؤال شده است که آن شخصی که ۲۵ سال بیمار نشده بود و در جمع گفت و فردایش مریض شد، علتش چه بود؟ ببینید حضرت یعقوب به یوسف گفت: «قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُءْيَاكَ عَلَيَّ إِخْوَتِكَ...»^۲؛ این کرامتی که خداوند نصیبت نموده، نقل مکن. حالا یکی از علل آن می تواند چشم زخم باشد. می گویند حضرت یعقوب (ع) به پسرانش گفت: «...لَا تَدْخُلُوا مِنْ بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِنْ أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ...»^۳؛ همه از یک وارد نشوید، از درهای پراکنده وارد شوید. در روایات هم آمده است که حضرت می خواسته اند آنها دچار چشم زخم نشوند. گاهی اوقات انسان نعمتی که خداوند به وی داده، همین بیان کردن باعث می شود که چشم حاسدان به وی افتاده و تأثیر منفی خود را بگذارد. دیگری سؤال کرده، اگر تمام سختیها و گرفتاریها به خاطر گناه است، پس سختیهایی که برای انقلاب و برای هشت سال دفاع مقدس مردم کشور متحمل شدند، به دلیل گناه بود؟ روایات به صورت حصری است، یعنی روایات می گویند، هیچ مصیبتی نیست مگر بخاطر گناهی. در اصطلاح می گویند، نکره در سیاق نفی که افاده عموم می کند، یعنی نمی شود بگوییم هر بلایی است بخاطر گناهی است مگر فلان گناه. این حرف من نیست، حرف معصومین و یکی دو تا روایت هم نیست که بگوییم روایت ظنی السندی است و نمی شود در باب اعتقادات به آن تکیه کرد. آنقدر زیاد است که متواتر است. تردید هم نباید کرد.

یک سری از سختیها هست که خود انسان مؤمن به خاطر خدا به استقبالش می رود. مانند: سختی نهی از منکر؛ شما می روید نهی از منکر کنید، حرف مفت می شنوید، در جهاد، زخمی می شوید، شهید می شوید. اینها به خاطر گناه نیست، این سختیهایی است که شما با اختیار خود انتخاب کرده اید، آن سختیهایی بخاطر گناه است که از دایره انتخاب ما خارج است. سختی که برای رسیدن به مدارج علمی و ایمانی بالاتر متحملش می شویم، هم شامل همین مورد است، یعنی سختی

۱- اعلی آیه ۶

۲- یوسف آیه ۵

۳- یوسف آیه ۶۷

اختیاری است. شما به اختیار خود رنج کشیده و به درجات بالای علمی هم می‌رسید، پاداشش را هم نقد می‌گیرید، بنابراین این سختیها مصداق آنها نیست، منظور ما سختیهایی است که در ازای گناهان و خارج از اختیار بنده به او خواهد رسید. معنای آیه «**إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا**»^۱ چیست؟

آیه معنایش هرچه باشد، تضادی با بحثی که ما گفتیم، ندارد. آن در وادی دیگری است من آیه را اینگونه می‌فهمم که هر سختی دنیایی آسانیهایی هم دارد، مثلاً یک شخصی که فرزند ندارد، نگاه می‌کند، می‌بیند مردم دست بچه‌هایشان را گرفته‌اند، بچه‌هایشان را نوازش می‌کنند و... این شخص می‌گوید: خدایا اگر ما هم فرزندی داشتیم، چقدر خوب بود. بعد خدا به او فرزندی می‌دهد، این فرزند هم یکی یکدانه است، تا صدای ناله‌اش می‌آید، می‌گوید بچه من افتاد، کلی حرص می‌خورد، شب تا صبح گریه می‌کند و نمی‌گذارد که بخوابد، نه زبان گفتن دردش را دارد، خواب و امان را از پدر و مادر می‌گیرد، وقتی بزرگتر شد، دردسرهای دیگری دارد، خلاصه کل موهایش را سفید می‌کند تا بزرگ شود، نداشتن آن عذاب و داشتنش هم عذاب است. **امیرالمؤمنین (ع)** در مورد دنیا می‌فرماید: هر که از دستش بدهد به رنج می‌افتد، هر کس هم که به دستش بیاورد، سختی می‌کشد. غیر از این است؟ تا زمانی که پول دارد، اهلش طمع می‌کنند که خدا کند زودتر بمیرد ارشش به ما برسد! یکی اگر پول دارد به او بگویند بده و ندهد می‌گویند چقدر گداست! اگر بدهد حیف و میل می‌شود! اگر ماشین ارزان قیمت سوار شود، مردم می‌گویند تو با این همه پول و این ماشین ارزان قیمت! اگر ماشین گران قیمت بخرد، یکی خط می‌کشد روی آن، کلی از قیمت آن می‌افتد و انوه می‌خورد. پسرش مثلاً می‌گوید سوئیچ ماشین سی چهل میلیونی را بده، اگر به او ندهد، چقدر این بخیل است! اگر بدهد تا پسر به خانه برگردد نصف العمر می‌شود! اگر نداشت سختی، حالا هم که دارد باز هم سختی! آدم زرنگ می‌گوید: بچه داشتن سختی دارد، نداشتن هم سختی دارد، حالا که ما نداریم در عوض از این سختی‌ها راحتیم. «**إِنَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا**» دنیا اینطوری است.

نعمتهای دنیا با آفت همراه است. اصلاً خداوند نعمت دنیایی را بدون رنج نداده است. به قول حافظ که می‌فرماید:
فکر معقول بفرما، گل بی خار کجاست؟! و همینطور محرومیت‌های دنیا در کنار خود آسانیهایی هم دارد، آنکه در عسر نداشتن فرزند قرار دارد در عوض یُسرهایی نیز دارد که بدان اشاره شد.
سختی که پیامبران برای هدایت امت کشیدند، از چه روی است؟

این سختیها از نوع سختیهایی است که از روی اختیار پذیرفتند. شاید اینکه **امام صادق (ع)** فرمودند: ما استثنایم (در پاسخ شخصی که در مورد مصیبت‌های وارده به اهل بیت سؤال کرد) اینها مصیبت‌هایی بود که اهل بیت اختیاراً انتخاب کردند، **امام حسین (ع)** به اختیار خود شهید شد، می‌توانست در خانه بنشیند، می‌توانست فریاد نزند، هیچ اتفاقی هم نمی‌افتاد. پیغمبران هم می‌توانستند متعرض مردم نشوند، تعارفشان هم می‌کردند.

گفتیم اگر ما حوزه اختیار پیغمبران را اینگونه تقسیم کنیم، همه غبار شبهات فرو می‌نشیند، دیگر کسی نمی‌گوید، پیغمبر معصوم است، پس هنری نکرده‌است! پیغمبر هم باید به خود فشار بیاورد تا کار صالح انجام دهد، اینگونه نیست که در حوزه چهارم معصوم باشد. ۲- این تعبیری که در قرآن آمده «**وَاسْتَغْفِرُ لَذَنبِك...**»^۲، (البته برای شخص پیغمبر اسلام بحث دیگری است). مشکل همه اینها حل می‌شود. این نکته که ترک اولی حتی گاهی اوقات برای مؤمنین هم مجازات دارد.

یکی از موثقین نقل می‌کردند که آقای خدمت یکی از علمای بزرگ در مشهد (اینطور که به ذهن من می‌آید ظاهراً این عالم هنوز زنده است) می‌رسد واز ایشان تقاضا می‌کند که برایش دعا کنند، می‌گویند تجربه شده که دعای شما به هدف استجاب می‌رسد. ایشان هم دعایی برای این فرد و فرزندانش می‌کند. هفته بعد یکی از پسرهای این شخص در تصادف کشته می‌شود، ایشان هم بالاخره پدرداغدار بوده وقتی با آن عالم مواجه می‌شود و وی احوالش را می‌پرسد، به حالت کنایه

۱- الشرح آیه ۶

۲- غافر آیه ۵۵، محمد آیه ۱۹

می‌گوید: به برکت دعای خیر شما، خدا پسرمان را از ما گرفت! ایشان جواب می‌دهد: از برکت دعای خیر من نبود، سه روز پیش شما بچه گوسفندی را سر نبریدید؟ گفت: مادر آن بچه گوسفند آنجا حاضر نبود؟ گفت: به خاطر همین خداوند داغ پسرت را به دلت نشاند.

حالا در شریعت اسلامی حکمی آمده که وقتی می‌خواهید حیوانی را سر ببرید، مادرش آنجا نباشد؟ خداوند می‌گوید: من برای چه به شما عقل دادم؟ برای اینکه دین را با عقل پیروی کنید. من که نمی‌خواستم مانند آدمهای کور طنابی به دست شما داده و بگویم چشم خود را بسته و دنبال این طناب راه بیفتید. من خواستم شما با چشم حرکت کنید. طناب گذاشته‌ام، چشم هم به شما داده‌ام.

چندین چراغ دارد و بیراهه می‌رود! چراغها متعدد است. اینکه عرض کردم ترک اولی حتی برای مؤمنان هم هست، حواسمان را جمع می‌کنیم. پس ما هم ترک اولی داریم؟ من مثال ترک نماز در مسجد و خواندن نماز در خانه را گفتم که نمونه‌ای از ترک اولی برای مؤمنین است. خودداری از اطعام یتیم مازاد بر حقوق واجب. قرآن می‌فرماید: «...وَالَّذِينَ يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يَنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»^۱؛ آنهايي که طلا و نقره را انبار می‌کنند و در راه خدا انفاق نمی‌کنند، آنها را به عذاب دردناک بشارت ده. «يَوْمَ يَحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارٍ جَهَنَّمَ فَيُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ...»^۲؛ روزیکه در آتش جهنم گذاخته می‌شود و پشت‌ها و صورتها و پهلوهایشان با این سکه‌ها داغ می‌شود. امام فرمودند: اگر قنطار یعنی مال فراوان باشد، اما حقوق واجبش داده شده باشد مصداق این آیه نیست. یعنی شخصی مال زیادی را توی حساب خود بگذارد ولی زکات و خمس آن را پرداخته باشد، این دیگر مصداق ومشمول این آیه نیست، اما اگر چند سکه باشد و حق واجب به آن تعلق بگیرد و پرداخت نشود، مشمول این آیه هست. حالا کسی زکات را داده، خمس را هم داده‌است، نفقه واجب فرزندان و عیال و پدر و مادر را هم داده‌است، چیزی به گردنش نیست، گرسنه‌ای، فقیری هم هست که واجب النفقه او نیست، اینجا اگر چیزی به او نپردازد، ترک اولی است و ترک اولی هم در زندگی‌اش اثر منفی دارد. شما هم مطمئناً در زندگی چند مورد دیده یا تجربه کرده‌اید. در حوزه چهارم که گفتیم در این حوزه از عصمت خبری نیست. در آنجا دیگر انبیاء باید از خود مایه گذاشته و با توکل بر خدا و عنایت خداوند پیش بروند که البته در مورد همه ما همین گونه است.

یکی از این موارد، امتناع یعقوب از دادن غذا به مسکین که معروف است. سه نوع ترک اولی برای حضرت یعقوب(ع) ذکر شده است. در یکی از این موارد گفته‌اند بچه گوسفندی را جلوی چشم مادرش سر بُرید، دچار هجران یوسف شد. در مورد دیگر نقل شده، کنیزی داشت، ام ولد شد، بچه‌اش را فروخت و کنیزک در غم فقدان فرزند می‌گریست و خداوند یعقوب را به داغ یوسف مبتلا کرد، این مورد خیلی بعید است، زیرا یک شخص عادی هم چنین کاری نمی‌کند، چه برسد به پیغمبر بزرگوارى مانند حضرت یعقوب(ع) با آن همه کرامات که خداوند می‌فرماید: «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةٍ ذِكْرَى الدَّارِ؛ وَ إِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنِ الْأَخْيَارِ»^۳. پس این روایت به یعقوب نمی‌خورد. ظاهراً دقیق ترینش همان است که ابوحمزه ثمالی از امام سجاد(ع) روایت می‌کند که فقیری به در خانه آمد و یعقوب(ع) مطمئن نبود که راست می‌گوید و به وی غذا نداد و گرفتار آن ناراحتی شد.

یکی از موارد دیگر کمک خواستن یوسف(ع) از رفیق زندانی‌اش است که در قرآن خیلی لطیف اشاره شده است، به طوری که اشاره‌ای هم به گناه نشده است. قرآن می‌فرماید: «فَأَنسَاهُ الشَّيْطَانُ ذِكْرَ رَبِّهِ فَلَبِثَ فِي السِّجْنِ بِضْعَ سِنِينَ»^۴؛ شیطان ذکر خدا را از یادش برد. (که البته این آیه را برخی طور دیگر معنا کرده‌اند) ولی از قراین آیه فهمیده می‌شود که

۱- توبه آیه ۳۴

۲- توبه آیه ۳۵

۳- ص آیه ۴۶

۴- یوسف آیه ۴۲

معنای درست این است که شیطان ذکر خدا را از یاد یوسف برد و یک لحظه به رفیق زندانی گفت که نزد پادشاه پارتی ما بشو. به خاطر همین چند سال در زندان ماند.

در روایت آمده‌است که جبرئیل بعد از این قضیه بر یوسف نازل شد و سوآلاتی کرد، از جمله پرسید: ای یوسف چه کسی تو را از چاه درآورده و به مقام پیامبری رساند؟ گفت: خدا. جبرئیل گفت: چه کسی تو را از شر زلیخا و همراهانش نجات داد؟ گفت: خدا. گفت: چه کسی به تو این همه نعمت داد؟ گفت: خدا. چه کسی تو را سایر برادرانت ترجیح داد و برگزید؟ گفت: خدا. سپس جبرئیل گفت: چه شد که در اینجا خدا را فراموش کردی و به غیر خدا پناه بردی؟! حالا سزایت این است که هفت سال دیگر در زندان بمانی. و در روایت آمده که یوسف در زندان بسیار گریست به طوریکه دوستان زندانش همه از گریه‌های شدید یوسف به خاطر این ترک اولی بی‌طاقت شدند.

مورد دیگر کمک خواستن زکریا از درخت بود، زمانی که یهود به دنبال او بودند. به طوریکه زکریا خطاب به درخت گفت: ای درخت! مرا پناه بده. درخت هم دهان باز کرد و زکریا داخل آن شد و خدا عتابش کرد که ای زکریا! چرا از درخت کمک خواستی؟ از من چرا کمک نخواستی؟

مورد دیگر ترک اولای حضرت داوود (ع) است. قرآن می‌فرماید: «فَعَفَرْنَا لَهُ ذَلِكُمْ...»^۱. ربطی به مسئله نبوت ندارد. ترس چیز عادی است. داوود در حالی که نماز می‌خواند، دو آدم قوی هیکل از بالای دیوار جلوی او پریدند. اگر شما جای داوود بودید، نمی‌ترسیدید؟ شما فرض کنید یک شخصیت سیاسی که ترور او توسط عده‌ای بعید هم نیست، در جایی تنها نشسته و دو نفر از دیوار و نه از در! داخل شدند، این ترس ندارد؟ بله، واقعاً ترس دارد، بنابراین حضرت داوود (ع) هم ترسید، جا خورد. آمدند و خطاب به داوود گفتند: «... لَا تَخَفْ حَصْمَانُ بَغَى بَعْضُنَا عَلَى بَعْضٍ...»^۲. ما دو دوست هستیم. «إِنَّ هَذَا أَخِي لَهُ تِسْعٌ وَ تِسْعُونَ نَعْجَةً وَ لِي نَعْجَةٌ وَاحِدَةٌ قَالَا لَأَكْفُلْنِيهَا وَ عَزَّيْنَا فِي الْخِطَابِ»^۳. گفت: این ۹۹ تا گوسفند دارد، و من یکی دارم. تازه به من می‌گوید: این یکی را هم به من بده! خیلی هم تند با من حرف زده‌است.

در این موقع حضرت داوود (ع) مقداری آرام شده بود ولی آثار ترس هنوز کاملاً از بین نرفته بود. گفت: «قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ...»^۴، فوری بر کرسی قضا نشست. (چون معروف بود که ایشان در قضاوت بی‌نظیر است. «یا داوود! اِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ...»^۵؛ بین مردم به احکام خدا حکم کن، ما تو را خلیفه خود در زمین قرار دادیم. (آیات ۲۱ تا ۲۶ سوره ص در این مورد است)). «قَالَ لَقَدْ ظَلَمَكَ بِسُؤَالِ نِعْمَتِكَ إِلَىٰ نِعَاجِهِ...»^۶؛ گفت: خیلی کار بدی کرده‌است، ۹۹ گوسفند داشته و گفته این یکی را هم به من بده. گفتند: یا داوود! بارک الله به تو. (به قول ما قضاوت کیلویی!؟) از کجا معلوم که این شخص صدا تا گوسفند داشته و آن یکی اصلاً گوسفندی نداشته‌است، بعد آمده و گفته‌است که یکی از گوسفندان را به من بده من بعداً به تو پس می‌دهم، گرفته و الان پس نمی‌دهد. از کجا معلوم که اینگونه نبوده‌است؟ تا متوجه شد که فرشتگان خدا هستند و به شکل بشر درآمده‌اند شروع به گریه کرد. سر را بر خاک گذاشته و شروع به گریه و زاری کرد و درخواست بخشش از درگاه خداوند. فهمید که در یک لحظه اگر عنایت خداوند نباشد، داوود قاضی خوبی نخواهد بود. البته بنی اسرائیل در کتب جعلی خود حرفهای عجیب و غریبی به هم بافته‌اند. «... وَ ظَنَّ دَاوُودُ أَنَّمَا فَتَنَّاهُ...»^۷؛ داوود فهمید که ما امتحانش کرده‌ایم. فهمید که این «ظن» به معنای «علم» است، «... فَاسْتَغْفَرَ رَبَّهُ...»^۸؛

۱- ص آیه ۲۵

۲- ص آیه ۲۲

۳- ص آیه ۲۳

۴- همان

۵- ص آیه ۲۶

۶- ص آیه ۲۴

۷- همان

۸- همان

استغفار کرد از خدا، «... وَ حَرَّ رَاكِعًا وَ اَنَابَ»؛ انا به و گریه کرد. به رکوع رفت. «فَعَفَرْنَا لَهُ ذَلِكَ...»؛ و ما او را بخشیدیم. در اینجا دیگر خدا مجازات نکرد.

ترک اولی دیگری هم در قرآن هست. «... وَ اَلْقَيْنَا عَلٰی كُرْسِيِّهٖ جَسَدًا ثُمَّ اَنَابَ»^۳. آنجا هم هست که حضرت داوود (ع) زمانی که همسرش باردار بود یک لحظه با خود فکر کرد که: ما داوودیم، خدا هم پسری مانند خودمان به ما خواهد داد. سپس به وی خبر دادند که همسرتان وضع حمل کرده است. خوب چه به دنیا آورده است؟ یک فرزند نیمه جان فلجی که نه می تواند بزرگش کند، نه می تواند او را رها سازد، این هم یک مورد که در روایت هم هست.

این موارد همه در حوزه چهارم بحث ماست و اصلاً ربطی به حوزه وحی ندارد. نمی گویم که هیچ ربطی ندارد، یعنی ضرورت عصمت در آن اثبات نشده است. ضرورت عصمت در سه مورد بقیه است که اگر عصمتی نباشد، بنیان وحی و ارتباط خالق و مخلوق فرو می ریزد. و اما شبهه دخالت شیطان در نزول وحی. در این مورد خیلی حرف زده اند. در صورتی که تمایل به مطالعه دارید من آدرس می دهم. کتاب «تاریخ قرآن» خلاصه شده / التمهید نوشته آیت الله معرفت. «افسانه غرانیق». در همه کتب علوم قرآنی هم هست.

عده ای آمدند در همان عصر جاهلیت و دوران مکه گفتند از کجا معلوم که این حرفها را شیطان نزده است؟ هنوز هم عده ای در دنیا هستند که این حرفها را می زنند! کتاب آیات شیطانی هم که سلمان رشدی ملعون مرتد نوشت، ماده اصلی اش همین بوده است. قرآن بر خلاف خیلی ها که با وجود حرفهای خوب، خیلی طول و تفصیل داده اند، خیلی هنرمندانه همه این سخنان را در دو کلمه جمع می کند و استدلالش هم محکم تر است. قرآن در دو کلمه جواب داده است. قرآن می فرماید: «وَمَا يَتَّبِعِي لَهُمْ وَ مَا يَسْتَطِيعُونَ»^۴؛ اصلاً نه در شأن شیطان است که این کارها را بکند و نه می تواند.

شأن شیطان چیست؟ آیا شأن شیطان این است که بگوید نماز بخوانید؟ به فقرا کمک کنید؟ مردم را به سوی خدا دعوت کنید؟ گناه نکنید، مال مردم را نخورید و به بندگان خدا ظلم نکنید؟ آیا شأن شیطان این است که بگوید وقتی حرف می زنید، عدالت را رعایت کنید؟ «... لَا يَجْرِمَنَّكُمْ شَنَاٰنَ قَوْمٍ عَلٰی اَلَّا تَعْدِلُوْا...»^۵. شیطان به مردم می گوید، مردم مبادا در حق دشمنان هم ظلم کنید، شیطان اینها را می گوید! اصلاً سنخیت شیطان با این سخنان می سازد؟! چقدر انسان باید احمق باشد که این حرفها را به شیطان نسبت بدهد. شأن شیطان این است که بگوید: دروغ بگوئید، حقه بزیند، غدر و مکر و فریبکاری کنید، بمب اتم بسازید، بکشید، زور بگوئید. حال که قرآن سراسر دعوت به عمل صالح است، چطور امکان دارد حرف شیطان باشد.

و در ادامه می گوید: «وَمَا يَسْتَطِيعُونَ» تازه مشکل دیگر در پذیرش این حرف این است که اگر خدا خواسته باشد جلوی شیطان را بگیرد که در حوزه وحی دخالت نکند، فرکانس بی سیم خدا را نگیرد، نمی تواند، زورش نمی رسد؟! کسی بگوید من خدا را قبول دارم، ولی خدا زورش به شیطان نمی رسد! این شخص از مشرکان هم بدتر است. خدایی که خالق است و شیطان نیز مانند موم در ید قدرتش است، هر گاه بخواهد می تواند نابودش کند. این است که آیات زیادی در قرآن کریم می فرماید: «اِلَّا مَن اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَاَتَّبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِينٌ»؛ هر کس (از شیاطین یا اجنه) بخواهد استراق سمع کند، یعنی وارد شود، نه تنها نمی تواند چیزی را به پیغمبر القا نماید، بلکه حتی استراق سمع هم نمی تواند بکنند. خدا منعشان کرده است.

۱- همان

۲- ص آیه ۲۵

۳- ص آیه ۳۴

۴- شعراء آیه ۲۱۱

۵- مائده آیه ۸

۶- حجر آیه ۱۸

در سوره صافات که از سور مکی است، (چون در مکه این حرفهای احمقانه بین مشرکین رایج شده بوده است، آیات قرآن همین را می گوید) می فرماید: «لَا يَسْمَعُونَ إِلَيَّ الْمَلَأُ الْأَعْلَى...»^۱؛ اصلاً نمی توانند بفهمند در عالم بالا چه خبر است. حتی در عالم فرشتگان هم نمی توانند استماع کنند. فکر نکنید شیاطین قدرت دارند، شیاطین چیزی نیستند. «...وَيُقَدِّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ»^۲؛ از تمام اطراف با تیر غیب خداوند زده می شوند به طوریکه نمی توانند به حوزه وحی نزدیک شوند. این حوزه تأمین شده است، امنیت دارد. «دُحُورًا»^۳؛ دحر می شوند، به سرعت رانده می شوند. «دُحُورًا وَلَهُمْ عَذَابٌ وَاصِبٌ؛ إِلَّا مَنْ خَطَفَ الْخَطْفَةَ فَاتَّبَعَهُ شِهَابٌ ثاقِبٌ»^۴؛ شهابهای خدا (نه این شهاب سنگهای که می بینیم) شیاطین را دنبال کرده و از حوزه وحی دور می کند. آدم های ضعیف زمانی که می خواهند یک کنفرانس تشکیل دهند، هزار نفر تفنگ به دست اطراف محل می گذارند تا امنیت داشته باشد. خداوند می خواهد مقدس ترین و آسمانی ترین و منزه ترین امر عالم را به پایین بفرستد حوزه اش را تأمین نکند؟! یا بگوییم ناتوان است و زورش نمی رسد؟! خیلی حرف کجی است. چقدر جواب قرآن زیباست. «وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ»^۵؛ شأن شیطان امر به معروف و نهی از منکر و امر به نماز و احسان به والدین و خدمت به خلق و تقوا و عدالت و... نیست، این حرفها اصلاً سنخیتی با شیطان ندارد. ثانیاً زور شیطان به خدا نمی رسد. محکمر از این دلیل می خواهید؟! پیغمبری که آمده تا معجزه ارائه دهد، شق القمر کرده، کتابش تبیان هرچیز است، اولین و آخرین را به تحدی دعوت کرده است و گفته شما مانند این قرآن بیاورید، دعوتش هم به همه خوبیها و مکارمی است که زیباتر از آن وجود ندارد، کدام عقل سالمی باور می کند که این حرف شیطان است؟! این در حوزه اول است.

شبهه اول یا همان دخالت شیطان که افسانه غرائق هم افسانه ای بسیار مبتذل و مفتضح و از خرافات و اسراییلیاتی است که محصلش این است که پیامبر زمانی که قرآن را می خواندند، شیطان وسط خواندن سوره نجم دو آیه اختراع و به ذهن پیغمبر القا نمود! و پیغمبر هم خواندند! وقتی پیغمبر خواندند مشرکان هم خوشحال شده و گفتند این هم به جمع ما آمده و حرفهایش را پس گرفت. بعد هم بلند شدند و با هم دست دادند و آشتی کردند! و بالاخره خبر به حبشه و مسلمانان حبشه رسید و آنها هم به مکه برگشتند و زندگی خوبی را شروع کردند، منتها از آنجایی که دروغگو کم حافظه است، این آقای دروغ پرداز حواسش نبوده است، (دریای سرخ وسط حبشه است، از عربستان تا حبشه الان هم بخواهند با هواپیما بروند حداقل ۲-۳ ساعت باید در راه باشند، در آن زمان هم حداقل باید دو سه ماه پیاده در راه باشند تا به مکه برسند.) گفته تا شب خبر به حبشه رسید و مسلمانان برگشتند و با هم یک مدت در صلح و آشتی زندگی کردند! و شب هنگام جبرئیل نزد پیامبر آمد و گفت: آیات را بخوان، پیغمبر افصح الفصحاء تا شب متوجه این کلمه (مزخرفی که مثل وصله لجنی کرباس که به حریر درجه یک چسبیده) نشده اند و نفهمیده اند که این آیه از طرف خدا نیست؟! حضرت، نعوذ بالله، دوباره آن خزعبلات را خواند و جبرئیل به ایشان تشر زد! و گفت: دیگر این حرف را تکرار نکن؛ این حرف شیطان است و حرف ما نیست! پیامبر هم از جان خود سیر شد و... حالا یک نفر بگوید: ای خوش انصاف چطور از صبح تا شب، این خبر به حبشه رسید و مسلمانان برگشتند و مدتی با هم با صلح و صفا زندگی کردند؟ حتی اگر موبایل هم بود و می خواستند به حبشه زنگ بزنند با بوئینگ ۷۴۷ هم بیایند، نمی شد!

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَ الْأَعْدَاءَ مِنَ الْحَمَقَاءِ». شخصی تعریف می کرد که ما هم قبل از انقلاب در ساواک شکنجه شدیم؛ در ساواک گفتند دوستانت را لو بده و ما هم گفتیم که اصلاً اهل این حرفها نیستیم و شعار مقاومت سر دادیم و... اینها هم سر ما را گرفتند و در حوض آب فروبردند. حدود ۲۰-۳۰ ثانیه نگه داشتند، اما غافل از اینکه ما اهل این حرفها نیستیم! (جماعتی هم که به حرفهای این بنده خدا گوش می دادند گفتند: بله! عجب، پس شما هم سختی کشیده اید) بالاخره دوباره

۱- صافات آیه ۸

۲- صافات آیه ۸

۳- صافات آیه ۹ و ۱۰

ادامه داد که چند تا نفس عمیق کشیدیم و چند تا سیلی خوردیم و دوباره سر ما را زیر آب بردند و این بار بیشتر نگه داشتند و این بار هم مقاومت و دفعه سوم و... سر ما را زیر آب نگه داشتند و نگه داشتند و.. یکی از حضار گفت: خوب، بعد چی شد؟ جواب داد: خوب، خفه شدم!!

در این افسانه غرانیق هم هزار اشکال به آن گرفته‌اند. تمام علمای اسلام هم گفته‌اند که از اسرائیلیات است و سند معتبری ندارد. آقای سلمان رشدی هم با حمایت دولت انگلستان این لاف و گزاف را به صورت کتاب درآورده و دهها میلیون از آن را در بین مسلمانان توزیع کردند. هزار بار هم تا بحال «غلط کردم» گفته است.

آیاتی دیگر هم در قرآن هست که آنها هم تأکید می‌کند که امنیت حوزه وحی تأمین شده‌است. مثلاً «فَالزَّاجِرَاتِ زَجْرًا!»؛ نهبانان محکم نفوذ ناپذیر آنجا ایستاده‌اند. خط شان هم قابل شکستن نیست، سلاحهای مرگباری دارند که شیاطین را شکار کرده و نمی‌گذارند به هیچ وجه وارد حوزه وحی شوند. قرآن می‌فرماید: «وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ»؛ این قول شیطان رانده شده، نیست، «فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ»؛^۳ پس به کجا می‌روید؟

این بحث جدیدی نیست. یکی از آفاتی است که در همان حوزه اول مطرح می‌شود. ما هم به سختی از آن دفاع می‌کنیم. و بر عصمت انبیاء در این حوزه پای می‌فشاریم.

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَتَبَيَّنَا مُتَمِّدًا وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه مطالب:

ضرورت عصمت انبیاء:

- عدم عصمت ← احتمال خطا در ابلاغ رسالت ← اگر مردم احتمال خطا نسبت به پیامبران دادند ← عدم یقین آنها به پیامهای انبیاء ← فروپاشی بنیان ارتباط خلق با خالق ← ضرورت عصمت

حوزه های ضروری و غیر ضروری عصمت:

۱- دریافت وحی توسط نبی.

۲- ابلاغ دقیق بدون کم و زیاد.

۳- عمل دقیق پیامبر به احکام شریعت.

۴- حوزه عمل فراتر از احکام شریعت.

حوزه های ضروری و غیر ضروری عصمت:

- دلیل ضرورت عصمت شامل سه حوزه اول است.

- دلیلی بر ضرورت عصمت در حوزه چهارم نیست.

- ترک اولاهای انبیاء در حوزه چهارم است.

- تعبیر به گناه (ذنب) برای ترک اولی اشکال ندارد.

- حتی ترک اولی برای مؤمنین نیز گاهی مجازات دارد.

مثال: ← ترک نماز در مسجد و خواندن نماز در خانه

← ابا از اطعام یتیم مازاد بر حقوق واجب

نمونه هایی از عملکرد انبیاء در حوزه چهارم:

- امتناع یعقوب از دادن غذا به مسکین

- کمک خواستن یوسف از رفیق زندانی

حوزه اول:

۱- صافات آیه ۲

۱- تکویر آیه ۲۵

۲- تکویر آیه ۲۶

← شبهه دخالت شیطان در نزول وحی

← افسانه غرائبق و تناقضات آن

← استدلال قرآن: «وَمَا يَتَّبِعِي لَهُمْ وَ مَا يَسْتَطِيعُونَ»

«وَمَا يَتَّبِعِي لَهُمْ»:

شأن شیطان دعوت به فسق است نه اقسام عبادت و طاعت الهی!

«وَمَا يَسْتَطِيعُونَ»:

شیطان نمی‌تواند بر اراده و قدرت الهی غلبه و در حوزه وحی دخالت کند.

تهمت این که در نزول قرآن شیطان دخالت دارد در صدر اسلام هم بوده‌است.

«وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَيْطَانٍ رَجِيمٍ»

التماس دعا